

حافظ و مستوره

بررسی تطبیقی غزلیات مستوره اردلان با حافظ شیرازی

بررسی تطبیقی غزلیات

«مستوره اردلان» با «حافظ شیرازی»

«ماه شرف خانم اردلان» مشهور به

مستوره کردستانی (۱۲۱۹-۱۲۶۴

هجری) در اشعار نغز خود از حافظ شیرازی

کوشیده است عرض ارادتی به آستان دو شاعر بزرگوار داشته باشد و پیداست که به قدر وسع خود از فیض اندیشه‌ی آنان برخوردار شده است و به هر حال: «هر کس به قدر فهمش فهمید مدعا را»

موقعیت دو شاعر در زمان خود

حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد شیرازی، در عهد پادشاهان مغول تبار آل مظفر (مظفریان) در سده‌ی هفتم هجری، در شیراز می‌زیست و سخت مقرب آنان بود، آن چنان که در شعرش نمود دارد. وی در مدح آنان چنین سروده است:

دارای جهان نصرت دین، خسرو کامل

یحیی بن مظفر، ملک عالم عادل

شعر حافظ، نشان می‌دهد که شیراز در دوران مظفریان، محل امنی برای ادیبان و شاعران بوده است (ریاحی ۱۳۷۴):

سحر ز هاتف غییم رسید مژده به گوش

که دور شاه شجاع است، می دلیر بنوش

فرمانروایی امیران اردلان بر کردستان به

دوران بیعت آنان با شاهان صفوی در دوران

جنگ‌های ایران و عثمانی می‌رسد. آنان،

هم چنان در قرن سیزدهم هجری، در دوران

پادشاهی سلسله‌ی مغول نژاد قاجار، بر

بخشی وسیع از کردستان حکم می‌راندند

(مستوره اردلان، تاریخ اردلان، ۱۳۳۸)

«ماه شرف خانم» نیز در همین دوران و

در زمان اقتدار والیان اردلان در سنندج

می‌زیسته و پدر وی در دربار اردلان مقامی

ارجمند داشته است، تا جایی که

بسیار تأثیر پذیرفته است که در نوع خود جای تأمل، کاوش و پژوهش دارد. این تأثیر را می‌توان از جنبه‌های گوناگون، از جمله قالب، سبک شعری، محتوا، مضمون و حس مشترک مورد بررسی قرار داد. گرچه از نظر زمانی، میان این دو شاعر چندین سده فاصله وجود دارد ولی از نظر فکری و اندیشه‌ی عرفانی بسیار به یکدیگر شباهت دارند. حقیقت این است که موقعیت زمانی دو شاعر تا حدودی شبیه به هم است و مصیبت‌هایی که هر دو با آن روبرو بوده‌اند، نیز باعث این قرابت شده است.

روزگار ناپایدار، بازی چرخ گردون، یاد ایام و غم دلدار، مستوره را پیرو حافظ و هر دو را مرید پیر مغان ساخته است.

هر چند از نظر مقام شعری میان حافظ و

مستوره، «تفاوت از زمین تا آسمان است»

ولی در عالم ادب شعری، کم‌تر شاعری

توانسته است به جایگاه «ماه شرف خانم»

دست یابد و به طور قطع در میان بانوان

شاعر فارسی سرا و سراینندگان شعر کردی،

هیچ یک را به جرئت جسارت «مستوره»

نمی‌یابیم. آن چه در پی می‌آید جستاری

برای اثبات این مدعاست و نگارنده تنها

چکیده

مستوره خانم کردستانی از غزل‌سرایان کم‌تر شناخته شده (قرن ۱۳ ق) است، که از حافظ شیراز بسیار تأثیر گرفته است. جدا از تأثیر ادبی و نزدیکی مضمون‌های شعری، اوضاع زمانه، روحیات، گرایش‌ها، کامروایی‌ها و ناکامی‌های دو شاعر شباهت‌های زیادی با هم دارند که در این مقاله از جنبه‌های گوناگون بررسی شده‌اند.

کلیدواژه‌ها

حافظ، مستوره کردستانی، ادبیات تطبیقی

کیومرث فلاهی

دکترای مدیریت بازرگانی و استاد مراکز

تربیت معلم و دانشگاه آزاد اسلامی



گرایش‌های مذهبی دو شاعر:

همان گونه که در نزد همگان مشهور است، حافظ شیرازی، قرآن را در چهارده روایت، از بر می خوانده است: عشقت رسد به فریاد، ار خود به سان حافظ قرآن ز بر بخوانی در چهارده روایت و تخلص و لقب حافظ به ایشان نیز کنایه از این سبب بوده است (هروی، ۱۳۷۵):

ندیدم خوش تر از شعر تو حافظ
به قرآنی که اندر سینه داری

ماه شرف خانم نیز زنی متشرع و در کمال ستر و عفاف بوده است. شاید لقب و تخلص «مستوره» نیز برگرفته از همین ویژگی باشد. آن گونه که مشهور است وی در دیوان‌خانه‌ی خسروخان والی با علمای دین بحث و فحص داشته است و کتابی در «شرعیات» نیز بدو منسوب است (سنندجی، میرزا عبدالله ۱۲۸۱-۱۲۱۸).

مبارزه با زهد ریایی و استفاده از اصطلاحات عرفانی

با این وجود، هر دو شاعر به شدت از تظاهر و ریا به دورند و از زاهدان ریایی بیزاری می جویند. مقایسه‌ی اثرات هر دو شاعر مؤید این نظر است و با دقت در واژه‌های مشترک در دیوان‌های هریک، می توان به آن پی برد. هر دو شاعر مستی از «می‌الست» را بر گفتار و اعطان متظاهر برتر دانسته‌اند:

حافظ:

ما شیخ و واعظ کم تر شناسیم
یا جام باده، یا قصه کوتاه

مستوره:

ما گوش بر افسانه زهاد ندادیم
کاورد سحرگاهی ما، جام شراب است
چرا که واعظان ریایی، با این که خود مست دنیایند، دیگران را به پارسایی

نزد فحول روزگار تکمیل کرده بود، به طوری که در میان بانوان معاصر او، همتایی برایش در بلاد ایران و عثمانی یافت نمی شد (فخرالکتاب، ۱۳۴۰-۱۲۷۵).

هر دو شاعر از موقعیت و مقام علمی و ادبی خود آگاهی داشته‌اند، بر آن بالیده‌اند و گاه در عالم هنر هم‌وارد طلبیده‌اند:
حافظ گفته است:

غزل گفتمی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
که بر نظم تو افشانند، فلک عقد ثریا را
و «مستوره» سروده است که:

در رخشان سخن این همه «مستوره» تو داری
عاقبت می کشی آویزه تو در گوش نظامی



می خوانند ولی خود را در نمی یابند و این موضوع از نگاه تیزبین و ذهن هشیارِ دو شاعر دور نمانده است:

حافظ:

بس بگشتم که بپرسم سبب درد فراق
مفتی عقل در این مسئله لایعقل بود
مستوره:

دی شیخ به مسجد سخن از توبه همی گفت
در مصطبه امروز ز می مست و خراب است
حافظ و مستوره، سرمست «می» و
باده‌ی ازلی اند. از این رو واژه‌های «می»،
«مستی»، «جام»، «خرابیات» و... در
شعرهای مستوره به مانند ابیات حافظ
فراوان است.

حافظ:

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را
حافظ مرید جام می است، ای صبا برو
وز بنده، بندگی برسان شیخ جام را
مستوره:

زین پس من و ساقی و می و جام
کاین رسم ستوده، خاصه‌ی ماست
حافظ:

بنده‌ی پیر خراباتم که لطفش دایم است
ورنه لطف شیخ و زاهدگاه هست و گاه نیست
مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن
که در شریعت ما غیر از این گناه نیست
مستوره:

گر سبحه‌ی صد دانه گسستم، نه گنه بود
زَنار ز زلف تو بیستم، که ثواب است

چه غم آر شیخ ربود از کف ما سبحه‌ی زهد
در کلیسا مگرم رشته‌ی زناری نیست؟
حافظ:

حافظ بخود نپوشد این خرقره‌ی می آلود
ای شیخ پاک دامن معذور دار ما را
مستوره:

ای ساقی گل چهر یکی جام می آور
من گوش بر آنم نبود شیخ چه فرمود

تا پیر مغان از من و زاهد چه ستاند
آن خرقره‌ی پشمینه و این دلق می آلود

هر دو دعوی ظاهری زاهد را
نمی پذیرند و دست رد بر سینه اش می زنند.
«حافظ» قامت یار و بهشت نقد را بر سایه‌ی
طویا و وعده‌ی فردا برتری می دهد.

تو و طویا و ما و قامت یار
فکر هر کس به قدر همت اوست

من که امروزم بهشت نقد حاصل می شود
وعده‌ی فردای زاهد را چرا باور کنم؟

و مستوره دقیقاً در این راه همراز،
هم سفر و هم قدم است:

زاهد تو و سلسبیل و کوثر
ما را لب مهوشی مهناست

مستوره لعل دلبر چون شد نصیبم آخر
با سلسبیل و کوثر دیگر چه کار دارم؟

ملاطمت کشی و صبوری شیوه‌ی هر دو
شاعر است:

حافظ:

می سوزم از فراق روی از جفا بگردان
هجران بلای ما شد، یارب بلا بگردان

حافظ ز خوب رویان بخت جز این قدر نیست
گر نیست رضایی، حکم قضا بگردان

مستوره:

خوب رویان همه جا مایل جورند، ولی

در صف سیم تنان، چون تو جفاکاری نیست
در نظر آنان گریزی از تیغ خونریز یار
نیست، باید بر آن گردن نهاد.

حافظ:

گر تیغ بارد در کوی آن ماه
گردن نهادیم الحکم لله

مستوره:

گر تیغ زنی من نگریم ز تو اما
در کشتن سرگشته‌ی عشقت، نبود سود



تیری بی قلم، ز خدنگ مژه بگشود
دلدار جفاپیشه، یکی طالع مسعود

وصف طبیعت

بسیاری از اشعار حافظ و مستوره در
وصف زیبایی های طبیعت و بهاران دلکش
شیراز و کردستان است. گویی موسم گل
و آب رکناباد شیراز و بهاران «آبیدر» سنج
الهاماتی از گذر عمر و شادی زودگذر جهان
بوده اند و نشتری که بر رگ روح هر دو شاعر
زده اند، یکسان بوده است:

حافظ:

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید

وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید

ابر آذاری برآمد، باد نوروزی وزید

وجه می می خواهم و مطرب، که می گوید
رسید

عید است و آخر گل و یاران در انتظار

ساقی به روی شاه بین ماه و می بیار

مستوره:

گل آمد و عندلیب شید است

هنگام می و نشاط صحراست

بر طرف چمن بیان که آن جا

اسباب چمن همه مهیاست

وزن و آهنگ

مستوره در وزن و آهنگ شعرش نیز

در پی حافظ گام بر می دارد و در به کارگیری

مضامین غزلیات حافظ، الحقیق شاگردی

وفادار است. ذکر نمونه‌هایی از این

بازسازی، قدرت ادبی و قوت بیان مستوره

را نشان می دهد:

این نسیمی که چنین مشک فشان می آید

مگر از کوی تو ای جان جهان می آید

نفس باد صبا چون دم عیسی ز چمن

جسم بی جان مرا راحت جان می آید

بهر تسکین دل خون شده ام، شام و سحر

بیک فرخ بی دلدار، نهان می آید...

که برگرفته از این غزل حافظ شیراز است:

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد
عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد
حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود
قدمی نه به وداعش که روان خواهد شد...

یا این اشعار از «مستوره»:

اگر آن مهر گسل بر سر پیمان آید
باز در قالب فرسوده ی ما جان آید
نقد جان در قدم بیک صبا، زان ریزم
که از او رایحه ی سنبل جانان آید
شاهد گل، خوی خجالت به جبین می ریزد
آن پری رخ به نضرچ جو به بستان آید
از حیا سرو چمن پای به گل می ماند
در خرام اردمی آن سرو خرامان آید
حلقه ی گوش بتان نعل سمنش گردد
شهباز من اگر یکه به جولان آید
تا تو رفتی ز برم ز آتش حرمان شب و روز
از بن هر مژه ام اشک به دامان آید
قصه ی سوز فراق تو ننگبند به بیان
شرح هجرت نتوان گفت به پایان آمد
گر تو بی ما بودت خاطر مجموع ولی
روز ما بی تو، چو زلف تو پریشان آید
به سوی معرفتش ره نبود «مستوره»
هر که بی روی نگاری به گلستان آید
یادآور این ابیات حافظ است:

اگر آن طایر قدسی ز درم باز آید
عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید
گر نثار قدم بار گرامی نکتم
گوهر جان به چه کار دگرم باز آید...

یا این اشعار از مستوره:

هر جا کنی گذاری با آن رخ و شمایل
گردند از ره صدق خوبانت جمله مایل
شد از غم فراقت پوسیده استخوانم
وین بوالعجب که مهرت در دل نگشته زایل
سائل ز حسن رویت خورشید عالم افروز
چون بندگان کویت سلطان هر قبایل
نادان و غافل آن کاو تحصیل فضل سازد
مهر تو بهتر آمد ما را ز هر فضایل

خوش آن به رغم اغیار بیند زمانی ای یار
«مستوره» دست خود را در گردنت حمایل
ما را به یاد این غزل ناب از حافظ
می اندازد:

هر نکته ای که گفتم در وصف آن شمایل
هر کاو شنید گفتا، لله در قائل...
و سرانجام مستوره در این اشعار
وفاداری خود را به شاعر شیرازی ثابت کرده
است:

به دو چشم می پرستت که اگر زنی به تیرم
ز محبت تو دل را به، وفات بر نگیرم
اگرم تو بنده خوانی، همه عمر پادشاهم
به خدا که شاهبازم چو به دام تو اسیرم
بری ار تو بند بندم، ز تو مهر نگسلانم
کشی ار به جور چندم، ز وفات ناگزیرم
به علاج دل خدا را چه روم بر طیبیان
که به جز وصال ای دوست دوا نمی پذیرم
«حافظ» و «مستوره» هر دو داغدار عزیز
ناکامی هستند که به سختی روح حساس و
روان آنان را آزرده کرده است. گویا حافظ
فرزند نوجوانش را در مصیبتی از دست
می دهد، شاعر از این غم می گرید و فلک
را شماتت می کند (ریاحی، ۱۳۷۴).

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد
باد غیرت به صدش خار، پریشان دل کرد...
مستوره نیز در غم مرگ خسرو خان،
شوهر محبوب و جوانش، که دست قضا و
بیماری و با گل وجود او را پرپر کرد، چون
حافظ می نالد. هر چند شعر منسوب به
مستوره در رثای همسرش به «کردی
اورامی» سروده شده، اما داغ دل مستوره
به سوز دل حافظ می ماند و شکایت از
روزگار و تفسیرین به چرخ گردون از
مشترکات هر دو مرثیه است.

سپهر که چ گرد، سپهر که چ گرد
داد به دست تو سپهر که چ گرد
مایه ی عهش کیت وه تاراج نه به رد
مه جلیس شادی کیت به تال نه که رد؟...

(صفی زاده بوره که نی، ۱۳۷۷)

برگردان مویه های «مستوره» در رثای
همسر باوفایش چنین است:
سپهر کج گرد، سپهر کج گرد
داد از دست تو فلک کج کردار
مایه ی عیش کدامین کس را به تاراج نبردی؟
مجلس شادی کدام کس را تلخ نکردی؟...



۱. اردلان، مستوره، دیوان اشعار، به اهتمام حاج یحیی معرفت، سنندج، ۱۳۰۴
۲. اردلان، مستوره، تاریخ اردلان، به کوشش ناصر آزادپور، سنندج، ۱۳۳۸
۳. انوری، حسن، صدای سخن عشق، تهران، سخن، ۱۳۷۴
۴. رضاقلی خان هدایت (۱۲۱۵-۱۲۸۸ هجری)، مجمع الفصحاء، بی جا
۵. رضی، احمد، «تاویل پذیری دیوان حافظ»، مجله ی زبان و ادب دانشگاه علامه طباطبائی، سال ۶، شماره ی ۱۷، ۱۳۸۲
۶. ریاحی، محمدامین، گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، تهران، ۱۳۷۴
۷. سنندجی «ربوب»، میرزا عبدالله (۱۲۱۸-۱۲۸۱ هجری)، حقیقه امان اللهی، بی جا
۸. شمیسا، سیروس، انواع ادبی، ج دوم، تهران، فردوس، ۱۳۷۳
۹. فخر الکتاب، میرزا شکرالله سنندجی (۱۲۷۵-۱۳۴۰ هجری)، تحفه ی ناصری، بی جا
۱۰. قزوینی، محمد و غنی، قاسم، دیوان حافظ، تهران اساطیر، ۱۳۶۸
۱۱. گوته، یوهان ولفگانگ فن، دیوان غربی-شرقی، ترجمه ی کورش صفوی، انتشارات مرکز بین المللی گفت و گوی تمدن ها و نشر هرمس، تهران، ۱۳۸۰
۱۲. مستغان، حمید، گولچینی دیوانی مه ستوره ی کوردستانی، سنندج، ۱۳۸۱
۱۳. مستوره کوردستانی، بهار، دیوان، ویراسته ی صدیق صفی زاده (بوره که بی) چاپ اول، انتشارات امیر بهادر، تهران، ۱۳۷۷
۱۴. هروی، حسینعلی، شرح غزل های حافظ، ج ۱-۴، نشر نو، تهران، ۱۳۷۵

